

# تحلیلی نو از «مکتب سیاسی اسلام» و جایگاه «نظریه و فقه دولت» در آن\*

عباسعلی مشکانی سبزواری

دکتری فقه سیاسی و دبیر «گروه فقه دولت»

مؤسسه فتوح اندیشه

محمد مهدی باباپور

عضو هیئت علمی دانشگاه شهید بهشتی

## چکیده

مکتب سیاسی اسلام، از جمله خرده مکتب‌هایی است که در درون مکتب اسلام جای دارد. با توجه به امکان و نیز وقوع دوگونه قرائت از اسلام در پرتو رویکرد فردی (اسلام فردی) و حکومتی (اسلام حکومتی)، پرسش این است که: مکتب سیاسی اسلام نیز این دو قرائت را برمی‌تابد یا خیر؟ در صورت امکان قرائت دوگانه از این مقوله، ماهیت و ساختار آن در دو قرائت چگونه خواهد بود؟ پرسش‌های دیگر این‌که: نسبت مکتب سیاسی با نظام سیاسی چیست؟ نیز ساختار مکتب سیاسی از منظر فلسفه سیاسی، کلام سیاسی و فقه سیاسی چگونه است؟ همچنین نسبت مکتب سیاسی با نظریات سیاسی، احکام سیاسی و تکنولوژی‌های سیاسی چیست؟ دیگر این‌که نسبت مکتب سیاسی با سبک زندگی سیاسی، چه نسبتی است؟ جایگاه نظریه و فقه دولت سازی اسلامی در این میان چیست؟ مقاله حاضر درصدد یافتن پاسخ پرسه‌های فوق‌الذکر است و تلاش می‌کند از طریق مطالعات کتابخانه‌ای و با روش تحلیلی، پاسخ پرسه‌های مورد اشاره را تبیین نماید. اجمالاً می‌توان ادعا کرد که «مکتب سیاسی اسلام، مجموعه‌ای به هم پیوسته از نظریات سیاسی، احکام سیاسی و تکنولوژی‌های سیاسی است که در نهایت نظام سیاسی را به دست می‌دهد و از سوی دیگر متولی ارائه سبک زندگی و الگوهای رفتاری در حوزه سیاست به شمار می‌رود. تکنولوژی‌ها و ابزارهای عملیاتی‌سازی احکام و الگوهای رفتار سیاسی نیز، جزء اخیر و مهم مکتب سیاسی به شمار می‌روند که باید تحت نظر فقه و در بستر «نظام کارشناسی اسلامی» طراحی و تولید شوند. فقه و نظریه دولت نیز در این میان از جایگاهی مهم برخوردار است.

**واژگان کلیدی:** مکتب سیاسی، نظام سیاسی، نظریه سیاسی، احکام سیاسی، تکنولوژی سیاسی، نظریه دولت، فقه دولت.

### مقدمه

یکی از پرسش‌های مهم در حوزه اندیشه سیاسی اسلام، پرسش از ماهیت و ساختار مکتب سیاسی اسلام است. بررسی این‌که با توجه به دخالت اسلام در حوزه سیاست، آیا این دخالت در حد ارائه مکتب سیاسی منسجم و مفصلی بوده یا این‌که این دخالت در حد ارائه معارف و احکام سیاسی محدود و از هم گسیخته‌ای بوده است؟ دیگر این‌که بر فرض حضور و دخالت تفصیلی در حوزه سیاست و ارائه مکتب سیاسی، ماهیت و ساختار آن چگونه است؟

با توجه به امکان و نیز وقوع دو قرائت «فردی» و «سیاسی/حکومتی» از اسلام، آیا مکتب سیاسی نیز چنین قرائت دوگانه‌ای را برمی‌تابد یا این‌که مکتب سیاسی صرفاً در پرتو رویکرد سیاسی و حکومتی به اسلام امکان وجود و تحقق دارد و در صورت نصب‌العین قرار دادن قرائت فردی در فرآیند شناخت و اعمال اسلام و احکام اسلامی، نمی‌توان از مقوله‌ای به‌نام مکتب سیاسی اسلام سخن به میان آورد؟

در حال حاضر به نظر می‌رسد که در پرتو هر دو قرائت می‌توان از مکتب سیاسی سخن گفت؛ اما ماهیت این هر دو مکتب و خروجی‌های آن، تفاوت‌های بنیادینی با هم دارند. در پرتو رویکرد فردی به اسلام، لزوماً مکتب سیاسی به نظام سیاسی منتج نمی‌شود. اما این مهم در پرتو رویکرد حکومتی به اسلام، امری حتمی و قطعی است. همچنین در موارد متعدد دیگری از قبیل وجود و یا فقدان نظریات سیاسی، احکام سیاسی و تکنولوژی‌های سیاسی منسجم و هماهنگ در درون مکتب سیاسی اسلام، مبتنی بر هر کدام از دو قرائت فوق‌الذکر، تفاوت‌های فراوانی وجود دارد. نسبت سبک زندگی سیاسی با مکتب سیاسی و نیز نحوه طراحی و تولید تکنولوژی‌های سیاسی نیز از جمله موارد اختلافی و متفاوت در پرتو دو قرائت فردی و حکومتی در حوزه شناخت اسلام و فقه اسلامی می‌باشد.

مقاله حاضر با اعتقاد به امکان و نیز وقوع دو قرائت فوق‌الذکر، با تأکید بر لزوم و ضرورت اتخاذ رویکرد حکومتی در تبیین اسلام و فقه اسلامی، به تبیین مکتب سیاسی اسلام و نسبت آن با مقوله‌های مرتبط پیرامونی‌اش اهتمام ورزیده است. تبیین ماهیت مکتب سیاسی اسلام به عنوان خرده مکتبی در درون مکتب اسلام و نسبت آن با مکتب اسلام و نیز دیگر خرده مکتب‌های تشکیل دهنده مکتب اسلام، ساختار و اجزای مکتب سیاسی اسلام، ساختار مکتب سیاسی اسلام از منظر فلسفه و کلام

سیاسی و فقه سیاسی، نسبت مکتب سیاسی اسلام با نظریه‌های سیاسی اسلام، احکام سیاسی اسلام و نیز تکنولوژی‌های سیاسی و در نهایت نسبت مکتب سیاسی اسلام با سبک زندگی سیاسی اسلامی از جمله بحث‌هایی است که در این مجال به آن‌ها پرداخته شده است. بحث نهایی مقاله حاضر نیز، به صورت تفصیلی به تبیین نسبت تکنولوژی‌های سیاسی با مکتب سیاسی و نیز روش‌های دستیابی به آن‌ها اختصاص یافته است. در این میان به تبیین جایگاه نظریه و فقه دولت نیز اهتمام شده است.

## ۱. مفاهیم و کلیات

**۱.۱. مکتب:** «مکتب عبارت است از مجموعه‌ای هماهنگ و متناسب بینش فلسفی، عقاید مذهبی، ارزش‌های اخلاقی و روش‌های عملی که در یک ارتباط علت و معلولی با هم یک پیکره متحرک، معنادار و جهت‌داری را می‌سازد» (شریعتی، ۱۳۷۱، ۱۶: ۱۲۴). به بیان دیگر، «مکتب عبارت است از یک تئوری کلی، یک طرح جامع و هماهنگ و منسجم که هدف اصلی [آن]، کمال انسان و تأمین سعادت همگانی است و در آن، خطوط اصلی و روش‌ها، بایدها و نبایدها، خوب‌ها و بدها، هدف‌ها و وسیله‌ها، نیازها و دردها و درمان‌ها، مسئولیت‌ها و تکلیف‌ها مشخص شده باشد و منبع الهام تکلیف‌ها و مسئولیت‌ها برای همه افراد است» (مطهری، ۱۳۹۴، ۲: ۵۳). به بیان سوم، مقصود از مکتب، دستگاهی است که هر از یک از ادیان الهی یا غیرالهی<sup>۱</sup> در راستای اداره حیات فردی و جمعی پیروان خود در ساحات مختلف حیات بشری ارائه می‌کنند. مکتب متشکل از اجزای مختلفی از قبیل: نظریه، حکم، تکنولوژی و نظام می‌باشد.

**۱.۲. نظریه:** هر مکتب متشکل از دو بخش توصیفی و توصیه‌ای است. بخش توصیفی هر مکتب که اصطلاحاً بدان «جهان‌بینی» گفته می‌شود، بخش نظری و نظریه‌ای مکتب را شامل می‌شود. مقصود از نظریه، بخشی از مکتب است که پرسه‌های مربوط به «چیستی» را پاسخ داده، متکفل تبیین «هست‌ها و نیست‌ها» و نیز «خوب‌ها و بدها» می‌باشد. به‌عنوان مثال؛ پاسخ هر مکتب از چیستی سیاست و نسبت آن مکتب با مقوله سیاست و... نظریه سیاسی آن مکتب را شکل می‌دهد.

---

۱. لازم به ذکر است مکتب لزوماً به معنای دین (دین حق) نیست؛ بلکه به یک معنا اعم از دین است. اما با توجه به این‌که هر مرام و مسلکی، به عنوان دین پیروان آن تلقی می‌شود، ادیان در یک تقسیم‌بندی به دوگانه ادیان الهی و ادیان بشری تقسیم می‌شوند. بر این اساس می‌توان بر هر مرام و مسلکی اطلاق دین نمود و هر دینی را حاوی مکتبی خاص (الهی یا بشری) تلقی نمود، مانند: مکتب اسلام، مکتب مسیحیت، مکتب بودیسم، مکتب مارکسیسم و ...

**۱.۳ حکم:** هر مکتب غیر از پاسخ به چیستی، بخش دیگری دارد که به پرسه‌های مربوط به «چگونگی» پاسخ داده، بخش توصیه‌ای مکتب را تشکیل می‌دهد که در اصطلاح بدان «ایدئولوژی» گفته می‌شود. این بخش از مکتب، حوزه احکام و بایدها و نبایدها را شکل می‌دهد. در واقع بخش حکمی هر مکتب، از ضرب دوگانه هست‌ها و نیست‌ها در خوب‌ها و بدها (در حوزه توصیفی) به دست می‌آید.

**۱.۴ تکنولوژی:** حاصل بخش حکمی هر مکتب، مجموعه‌ای از بایدها و نبایدها است که اصطلاحاً بدان‌ها «الگوی رفتاری» اطلاق می‌شود. این الگوهای رفتاری در ساحت عینی و عملی، برای اجرایی شدن نیازمند ابزارهای متناسب با خود هستند. بخش ابزاری مربوط به عملیاتی‌سازی الگوهای رفتاری، بخش تکنولوژیک هر مکتب را تشکیل می‌دهد (ن.ک. مشکانی، مناسبات فقه و تکنولوژی، ۱۳۹۸).

**۱.۵ نظام:** براساس برخی دیدگاه‌ها، مکاتب در ارائه نظریه‌ها و احکام، رعایت نوعی هماهنگی و سازگاری را می‌کنند. این سازگاری و هماهنگی در ارائه نظریه‌ها و احکام، در نهایت سیستمی منسجم را شکل می‌دهد که اجزای آن به صورتی هماهنگ و به هم پیوسته، هدف واحدی را دنبال می‌کنند و در صورت عدم لحاظ و رعایت هماهنگی میان نظریه‌ها و احکام در ساحت مختلف، هدف غایی آن مکتب تحصیل نمی‌شود. در مقابل عده‌ای معتقدند که در مکاتب چنین هماهنگی و به هم پیوستگی لازم نیست و وجود ندارد. بر این اساس، گروه اول معتقدند که هر مکتبی در ساحت مختلف دارای «نظام و نظامات» است، اما گروه دوم وجود چنین پدیده‌ای در مکاتب را مورد انکار قرار می‌دهند. در حقیقت مقصود از نظام، مجموعه‌ای به هم پیوسته از الگوهای رفتاری (احکام) است که مبتنی بر یک دستگاه بینشی خاص (نظریات) بوده و هدف خاصی در حوزه‌ای خاص از حیات بشری را دنبال می‌کند.



**۱.۶. مکتب اسلام:** براساس تعریفی که از مکتب گذشت، مکتب اسلام عبارت از دستگاہی است که دین اسلام در راستای اداره حیات فردی و جمعی پیروان خود در ساحات مختلف حیات بشری ارائه کرده و متشکل از نظریه‌های اسلامی، احکام اسلامی، تکنولوژی‌های اسلامی و در نهایت نظامات اسلامی است. مکتب اسلام، کلان مکتب مبتنی بر دین اسلام است که خود متشکل از خرده مکاتب متعدد دیگری است؛ خرده مکاتبی از قبیل: مکتب فرهنگی اسلام، مکتب اقتصادی اسلام، مکتب حقوق اسلام، مکتب تربیتی اسلام و مکتب سیاسی اسلام.



**۱.۷. مکتب سیاسی اسلام:** براساس تعریف مکتب اسلام، مکتب سیاسی اسلام عبارت است از «مجموعه‌ای به هم پیوسته، هم‌ساز و هماهنگ از نظریه سیاسی اسلام، احکام سیاسی اسلام، تکنولوژی‌های سیاسی اسلام و در نهایت نظام سیاسی اسلام».

## ۲. انواع رویکردها به مکتب اسلام

در حوزه اسلام‌شناسی و روش شناخت مکتب اسلام، دو رویکرد عمده وجود دارد: یک رویکرد مبتنی بر بینش فردی و اتمیک، و دیگری رویکرد مبتنی بر بینش حکومتی (اجتماعی) و سیستماتیک. حاصل هر کدام از این دو رویکرد نیز، تبیینی متفاوت از اسلام و مکتب اسلام است.

### ۲.۱. تبیین رویکرد حکومتی به اسلام

در ادوار مختلف تاریخی، روح حاکم بر نگرش به اسلام و معارف اسلامی، نگرشی فردمحور و فردگرایانه بوده است. حتی آن‌گاه که حکومت‌هایی به نام اسلام و حکومت اسلامی در جریان بوده، باز هم رویکرد به اسلام و معارف اسلامی، رویکردی فردی و فردگرایانه بوده است. لذاست که غالباً شکل حکومت‌ها در ادوار مختلف گذشته به صورت سلطنتی و پادشاهی بوده است. اما پس از انقلاب

اسلامی ایران، رویکردی نوین به اسلام و معارف اسلامی شکل گرفت که در افواه و السنه به «اسلام سیاسی» و یا «اسلام حکومتی» و یا «رویکرد حکومتی به اسلام» عنوان یافته و مشهور گشته است.

نتیجه این نگرش به اسلام و معارف اسلامی، مکتب سیاسی و به تبع آن نظام سیاسی و در نهایت دولتی است که محتوا و شکل آن مبتنی بر مبانی و منابع دینی است. آیت الله العظمی امام خامنه‌ای در این زمینه می‌فرماید: «در گذشته [نام اسلام و حقیقت اسلام، به شکل فردی در سراسر دنیای اسلام بود - در بین بعضی غلیظ، در بین بعضی رقیق‌تر- اما نگاه اسلام به دنیا، به ملت و به امت اسلامی به عنوان یک موجود عظیم و دارای استعداد فراوان و قادر به حرکت و بیدار شدن، نگاهی است که در ایران اسلامی ریشه گرفت و ظاهر شد و به همه دنیا اشعاع کرد. نگاه به اسلام از این دید و ترویج این تفکر در دنیای اسلام - تفکری که حکومتی به وجود آورده که توانسته آزادی، مردم‌سالاری و حکومت متکی به آراء مردم را از درون مفاهیم و تعالیم اسلام بیرون آورد - چیزی است که در هیچ نقطه‌ای از دنیای اسلام در زمان ما و لاقلاً قرن‌های پیش از زمان ما سابقه نداشته است. آنچه از حکومت اسلامی دوران خلفای عثمانی و خلفای قبل از آن - عباسی و اموی - در ذهن مردم وجود داشت، مفهوم دیگری بود که با مفهومی که امروز دنیای اسلام از حکومت با دید ایران اسلامی درک می‌کند، به کلی متفاوت است. این فرهنگ دینی برخاسته از نظام اسلامی که خود منشأ نظام اسلامی هم بوده است» (امام خامنه‌ای، سخنرانی در تاریخ ۱۳۶۷/۸/۱۹).

به بیان دیگر، مادامی که نگاه و نگرش ما به اسلام و معارف اسلامی، نگرش و رویکردی حکومتی نباشد، تراوش مقولاتی همچون مکتب سیاسی اسلام، حکومت دینی و مردم‌سالاری دینی به معنای دقیق و تام کلمه، امکان ندارد. این نگرش حکومتی به اسلام و معارف اسلامی است که خاستگاه تولید مفاهیم و مقولاتی از قبیل مکتب سیاسی اسلام، نظام سیاسی اسلام، دولت اسلامی، مردم‌سالاری دینی و... خواهد بود. چنان‌که این قرائت در بینش و منش امام خمینی (ره) به وجود آمد و نتیجه آن به وجود آمدن انقلاب اسلامی و حکومت دینی با محوریت فقه و با کارگزاری فقیه عادل بود (ن.ک. مشکانی سبزواری، جستارهایی در فقه حکومتی، ۱۳۹۶).

## ۲.۲. تبیین مکتب اسلام براساس رویکرد حکومتی به اسلام

براساس «رویکرد فردی به اسلام»، مکتب اسلام، مکتبی است که متکفل و متصدی تبیین و ساماندهی ارتباط انسان با خدای متعال و عالم ماوراء و حداکثر تدبیر ارتباط انسان با خودش

است و در حوزه‌های دیگر حیات انسان، یعنی ارتباط انسان با دیگران و ارتباط انسان با طبیعت حرفی برای گفتن ندارد و این دو حوزه را به خرد جمعی بشر واگذار کرده است. اما براساس «رویکرد حکومتی به اسلام»، مکتب اسلام مکتبی جامع، جهان‌شمول و جاودانه است که متصدی تبیین و تدبیر حیات انسان در تمامی ساحات فردی و اجتماعی و نیز سیاسی و حکومتی است و به تعبیر حضرت امام خمینی (ره) «برنامه زندگی انسان از گهواره تا گور» می‌باشد.

به بیان دیگر، رویکرد فردی به اسلام معتقد است اسلام (و دیگر ادیان)، متصدی حوزه «سعادت» بشری است و حوزه «معیشت» را به خرد جمعی آدمی واگذار کرده است. اما رویکرد حکومتی معتقد است اسلام متصدی تدبیر هر دو ساحت «سعادت و معیشت» توأمان است و رها کردن هر کدام از این دو به دیگری ضربه می‌زند و اساساً در منطق اسلام، «دنیا مزرعه آخرت است» و این به هم پیوستگی دنیا و آخرت، نیازمند برنامه جامع و کامل در هر دو ساحت از جانب شارع مقدس می‌باشد.

بر این اساس، مکتب اسلام از منظر رویکرد فردی، عبارت از مجموعه‌ای از آموزه‌ها در حوزه ارتباط انسان با خود و خدا است. لذا، اولاً قلمرو مکتب اسلام در این قرائت، قلمروی محدود است و ثانیاً بخش‌های مربوط به ارتباط انسان با دیگران (اعم از ارتباط با حکومت و دیگر انسان‌ها) و نیز ارتباط انسان با طبیعت، در قلمرو معارف و آموزه‌های اسلامی قرار ندارد و لذا انتظار ارائه نظریه‌ها، احکام، تکنولوژی‌ها و نظامات در ساحت حیات دنیوی از مکتب اسلام، انتظاری گزاف و بی‌جا خواهد بود.

برخی دیگر از معتقدین به این قرائت از اسلام (قرائت فردی از اسلام)، با پذیرش دخالت حداقلی اسلام در حوزه «معیشت» آدمیان، ارائه اصول و ارزش‌ها در این ساحت را می‌پذیرند، اما ارائه نظام و نیز طراحی تکنولوژی را خارج از عهده اسلام می‌دانند. اما بر اساس رویکرد حکومتی به اسلام و مکتب اسلام، مکتب اسلام لزوماً و باید مشتمل بر نظریه‌ها، احکام، تکنولوژی‌ها و نظامات مختلف در ساحات مختلف فردی و جمعی و نیز فرهنگی، اقتصادی، حقوقی، تربیتی و... مربوط و یا مرتبط با حیات بشری باشد. مقاله حاضر براساس مبنا و رویکرد حکومتی به اسلام، به تبیین مکتب سیاسی اسلام پرداخته است.

### ۳. دیدگاه‌شناسی پیرامون مکتب سیاسی اسلام

با توجه به آنچه گذشت، با تحلیلی تفصیلی تر و جزئی تر، می‌توان دیدگاه‌های مختلف پیرامون مکتب سیاسی اسلام را در قالب دیدگاه‌های ذیل صورت‌بندی نمود:

**۳.۱. رویکرد سلبی:** براساس این رویکرد، اساساً رابطه‌ای فی‌مابین اسلام و سیاست نیست و اصولاً مقوله سیاست، حکومت و سرپرستی اجتماعی با مقوله اسلام بیگانه است و اسلام ارتباطی با مقوله حیات اجتماعی و تکامل معیشت ندارد. این رویکرد از سیاست تفسیر خاصی داشته، آن را عهده‌دار معیشت و اسلام را عهده‌دار سعادت می‌داند و هیچ ارتباطی بین معیشت و سعادت برقرار نمی‌بیند. حتی اگر اسلام در گوشه‌ای از معیشت دخالت کند، آن را دخالت عرضی دانسته و جزو مقولات حقیقی اسلام نمی‌شمارد (سروش، ۱۳۷۸: ۱۳۷). براساس این انگاره، مقولات دینی به دو دسته تقسیم می‌شوند: مقولات مربوط به سعادت که ذاتی دین و مقولات مربوط به معیشت که بیرون از سعادت و از مباحث عرضی دین است (مجتهد شبستری، ۱۳۷۴). براساس رویکرد سلبی، مناسبتی بین دین و سیاست وجود ندارد تا پیرو آن، دین اسلام بخواهد در حوزه سیاست به ارائه نظریه، حکم، تکنولوژی و نظام پردازد. حوزه سیاست، حکومت و معیشت، نه از دین و اسلام، که از خرد مستقل بشر تغذیه می‌کند (فراستخواه، ۱۳۷۳: ۲۲۰-۲۲۱) و لذا چیزی به «مکتب سیاسی اسلام» امکان وجود خارجی ندارد.

**۳.۲. رویکرد حداقلی:** رویکرد دیگر در زمینه نسبت سیاست و دین (اسلام)، پذیرش نسبت حداقلی بین این هر دو است. طرفداران این رویکرد، بین اسلام و سیاست ارتباطی کلی در نظر می‌گیرند. آن‌ها معتقدند که اسلام با کلیت حوزه سیاست و حکومت ارتباطی کلی در حد ارائه اصول و ارزش‌ها (در بخش نظام بینشی و ارزشی) دارد؛ اما در بخش مربوط به نظام کنشی و بایدها و نبایدها، از احکام منسجم و به تبع آن برنامه‌ها و ابزارهای سیاسی و در نهایت نظام سیاسی برخوردار نیست و در این بخش بیش‌تر جنبه نظارتی دارد. از نظر این رویکرد در این بخش از حوزه سیاست به انسان واگذار شده تا در پرتو اصول و ارزش‌های ارائه شده، با مدد از توانایی‌های خدادادی‌اش، از جمله عقل، تجربه، حس و خردورزی، این بخش را تأمین نماید (ن.ک. مجتهد شبستری، ۱۳۷۶: ۸).

در واقع طبق این رویکرد، نقش دین در حوزه سیاست، نقش نظارتی است و صرف عدم مغایرت تولیدات انسانی در این زمینه با اصول و ارزش‌های ارائه شده توسط دین، برای مشروعیت بهره‌گیری از این تولیدات کفایت می‌کند (همان). براساس این رویکرد نیز نمی‌توان از



وجود مقوله‌ای به نام «مکتب سیاسی اسلام» به معنای تام کلمه سخن به میان آورد؛ بلکه آنچه در این رویکرد به عنوان مکتب سیاسی مورد استفاده قرار می‌گیرد، آغشته‌ای از اصول و ارزش‌های دینی و اسلامی (در بخش بینشی و ارزشی) و تولیدات و فرآورده‌های عقلی و تجربی مکلفین در ساحت برنامه‌ها و ابزارها و حتی گاه نظریه و احکام سیاسی می‌باشد.

**۳.۳. رویکرد حداکثری:** براساس این رویکرد، نقش دین در هدایت و تکامل زندگی سیاسی و اجتماعی، نقشی فراگیر و مثبت در جملگی ساحات، اعم از حوزه بینشی، ارزشی و کنشی؛ و به عبارت دیگر اعم از نظریه، حکم، تکنولوژی و نظام است. به بیان روشن‌تر، طرفداران این دیدگاه معتقدند با توجه به پیوستگی اجزای مختلف یک مکتب از نظریه تا نظام، لزوماً تمامی اجزای مکتب سیاسی باید مبتنی بر مبانی و منابع دینی تولید شود؛ خصوصاً با توجه به ویژگی‌های جامعیت، جاودانگی و جهان‌شمولی دین اسلام، این دین متکفل تأمین تمامی نیازهای انسان از گهواره تا گور در تمامی ساحات حیات بشری، خصوصاً حوزه حیات سیاسی است و لذا باید هم دارای نظریه سیاسی باشد و هم احکام، تکنولوژی‌ها و نظام سیاسی مورد نظر خود را در اختیار بشریت قرار داده باشد.

در این میان وظیفه اسلام‌شناسان و فقیهان است تا این نظام را به صورت دقیق، منظم و کارآمد از منابع دینی استنباط و به اجرا درآورند. براساس این انگاره است که می‌توان از مقوله‌ای به نام «مکتب سیاسی اسلام» سخن به میان آورد و در مورد لزوم، ماهیت و نیز ساختار آن به بحث پرداخت.

#### ۴. تبیین مکتب سیاسی اسلام

##### ۴.۱. ساختار مکتب سیاسی اسلام

چنان‌که گذشت، مقصود از مکتب سیاسی اسلام، «مجموعه‌ای به هم پیوسته، هم‌ساز و هماهنگ از نظریه سیاسی اسلام، احکام سیاسی اسلام، تکنولوژی‌های سیاسی اسلام و در نهایت نظام سیاسی اسلام» است. چنان‌که مشهود است، طبق این تعریف، مکتب سیاسی اسلام چهار بخش دارد: (۱) نظریه سیاسی اسلام؛ (۲) احکام سیاسی اسلام؛ (۳) تکنولوژی‌های سیاسی اسلام؛ (۴) نظام سیاسی اسلام.

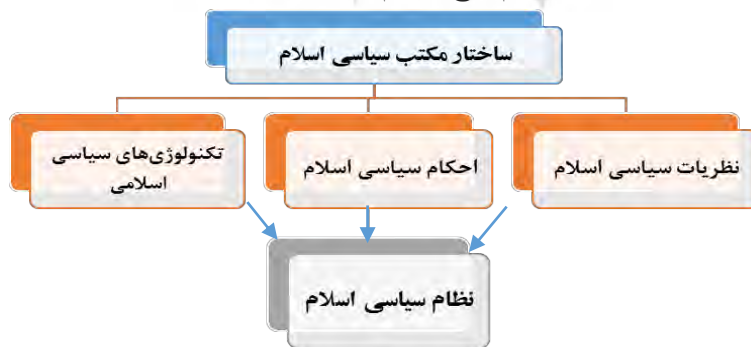
مقصود از نظریه (نظریات) سیاسی اسلام، آن بخش از مکتب سیاسی اسلام است که عهده‌دار تبیین و پاسخ به پرسه‌های مربوط به «چیستی» در مکتب سیاسی اسلام است. به بیان روشن‌تر برآیند بحث‌ها در زمینه چیستی سیاست، نسبت اسلام با سیاست، دخالت یا عدم دخالت اسلام در سیاست،

انحاء و قلمرو دخالت اسلام در سیاست و ... مباحثی است که در بخش مربوط به نظریه (نظریات) سیاسی اسلام مورد بحث قرار می‌گیرد. به عنوان مثال؛ نظریه «عینیت دیانت و سیاست» به مثابه یکی از نظریات مطرح در حوزه نظریه سیاسی اسلام است. در مقابل می‌توان از نظریاتی مانند «ارتباط فی الجمله اسلامی و سیاست» و نیز نظریه «جدلانگاری اسلام و سیاست» سخن به میان آورد.

پس از تبیین نظریه سیاسی اسلام، نوبت به تعیین احکام سیاسی اسلامی می‌رسد. این بخش از مکتب سیاسی اسلام، متولی پاسخگویی به پرسه‌های مربوط به «چگونگی» در مکتب سیاسی اسلام می‌باشد. بایدها و نبایدهای سیاسی فقهی، که مبتنی بر نظریه یا نظریات سیاسی اسلام و از منابع اسلامی، کشف و استنباط می‌شوند، این بخش از مکتب سیاسی را شکل می‌دهند.

پس از استنباط پاسخ پرسه‌های مربوط به چگونگی در حوزه سیاسی، نوبت به طراحی ابزارهایی می‌رسد که در راستای عملیاتی‌سازی بایدها و نبایدهای فقهی و ناظر به آنها و نیز متناسب با آنها، باید تولید شوند. به بیان روشن‌تر، در بخش حکمی مکتب سیاسی، بایدها و نبادهایی به دست می‌آید که اصطلاحاً بدان‌ها «الگوی رفتاری» می‌گویند. این الگوهای رفتاری در ساحت عینی و عملی، برای اجرایی شدن نیازمند ابزارهای متناسب با خود هستند. بخش ابزاری مربوط به عملیاتی‌سازی الگوهای رفتاری، بخش تکنولوژیک و ابزاری مکتب سیاسی را تشکیل می‌دهد و خروجی آن «تکنولوژی‌های سیاسی» نامگذاری می‌شوند.

در نهایت نیز خروجی مکتب سیاسی اسلام، در صورت پیوستگی و همبستگی اجزاء و همسازی بخش‌های سه‌گانه نظریات سیاسی، احکام سیاسی و تکنولوژی‌های سیاسی، تشکیل دهنده «نظام سیاسی اسلام» خواهند بود و در صورت عدم وجود هماهنگی و سازگاری در این بخش‌های سه‌گانه، مکتب سیاسی اسلام منتج به نظام سیاسی نخواهد بود.



#### ۴.۲. تبیین نسبت مکتب سیاسی اسلام و نظام سیاسی اسلام

بر اساس نکته اخیری که در بخش قبل درباره منتج بودن یا نبودن مکتب سیاسی به نظام سیاسی گذشت، درباره نسبت نظام سیاسی و مکتب سیاسی، می‌توان گفت که هر مکتب سیاسی لزوماً منتج به نظام سیاسی نمی‌شود و صرفاً در مواردی که انسجام و هماهنگی لازم میان ارکان سه‌گانه مکتب سیاسی برقرار باشد، منجر به نظام سیاسی می‌شود و در صورت فقدان این هماهنگی و پیوستگی، نمی‌توان انتظار ارائه نظام سیاسی از آن مکتب سیاسی را داشت. در مورد مکتب سیاسی اسلام نیز این اختلاف وجود دارد که آیا هماهنگی و انسجام لازم میان ارکان سه‌گانه مکتب سیاسی اسلام وجود دارد تا بتوان از مکتب سیاسی اسلام، توقع ارائه نظام سیاسی داشت یا خیر؟

امکان استخراج نظامات اجتماعی از منابع دینی، از مسائل مورد اختلاف در میان دانشوران و اندیشمندان فقه بوده است. اما در مقام قضاوت، می‌توان با اعتقادی راسخ از امکان این مهم سخن به میان آورد. چه این که مروری کوتاه بر محتوا و نوع ادبیات دینی در زمینه تدبیر حیات بشری و نیز رصد انواع و اقسام معارف و احکام فقهی، امکان استخراج نظامات اجتماعی گوناگون را اثبات می‌نماید (ن.ک. مشکانی سبزواری، اجتهاد حکومتی و نظام‌سازی دینی، ۱۳۹۵).

#### ۴.۳. تحلیل مکتب سیاسی اسلام از منظر فلسفه سیاسی و کلام سیاسی

با توجه به جایگاه فلسفه سیاسی و کلام سیاسی در ساختار دانشی علوم سیاسی اسلامی که در بخش نظام توصیف، متصدی تبیین «هست‌ها و نیست‌ها» در حوزه نظام بینشی و «خوب‌ها و بدها» در حوزه نظام ارزشی است، تبیین «نظریه‌ها» در ساختار مکتب سیاسی بر عهده این دو دانش خواهد بود. با توجه به اقسام چهارگانه نظریه در مکتب سیاسی (نظریه سیاسی، نظریه حاکمیت، نظریه رهبری و نظریه دولت)، فلسفه و کلام سیاسی متولی تبیین و تعریف این نظریات چهارگانه خواهند بود (ن.ک. مشکانی سبزواری، «مناسبات فقه و علوم انسانی اسلامی»، ۱۳۹۶)

بر این اساس می‌توان ناظر به ساحت نظریه‌ها، ساختار متفاوتی از مکتب سیاسی از منظر فلسفه و کلام سیاسی نسبت به «ساختار مکتب سیاسی از منظر فقه سیاسی» ارائه نمود. در ادامه به تبیین نظریات چهارگانه و ساختار مکتب سیاسی از این منظر اشاراتی خواهد شد. از منظر فلسفه و کلام سیاسی، اجزای مکتب سیاسی اسلام از قرار ذیل خواهد بود:

**۴.۳.۱. نظریه سیاسی:** مقصود از نظریه سیاسی اسلام، دیدگاهی است که اسلام درباره سیاست داشته و نسبت خود با آن را تعیین کرده است. به‌عنوان مثال؛ نظریه «عینیت دیانت و سیاست» به مثابه یکی از نظریات مطرح در حوزه نظریه سیاسی اسلام است. در مقابل می‌توان از نظریاتی مانند «ارتباط فی‌الجملة اسلام و سیاست» (دیدگاه حداقلی) و نیز نظریه «جدا انگاری اسلام و سیاست» (نظریه سلبی) سخن به میان آورد. به‌عنوان مثال؛ نظریه سیاسی حاکم بر جمهوری اسلامی ایران، نظریه سیاسی «پیوستگی و عینیت اسلام و سیاست» است.

**۴.۳.۲. نظریه حاکمیت:** مقصود از نظریه حاکمیت، نظریه کالانی است به مثابه چارچوب و سازه اصلی هر نظام سیاسی و مبتنی بر نظریه سیاسی در هر مکتب قلمداد می‌شود و بقیه ارکان از قبیل نظریه رهبری و نظریه دولت مبتنی بر آن شکل می‌گیرد. به‌عنوان نمونه نظریه حاکمیت در اسلام شیعی، نظریه «امت و امامت است که در نظام جمهوری اسلامی، با عنوان «نظریه مردم‌سالاری دینی» از آن یاد می‌شود.

**۴.۳.۳. نظریه رهبری:** نظریه رهبری نیز رأس هرم هر نظام سیاسی است که مبتنی بر نظریه حاکمیت و در چارچوب شرایط و ضوابط آن شکل می‌گیرد. به‌عنوان نمونه؛ نظریه رهبری مبتنی بر نظریه مردم‌سالاری دینی در جمهوری اسلامی ایران «نظریه ولایت مطلقه فقیه» است.

**۴.۴.۴. نظریه دولت:** هر رهبری پس از تأسیس حکومت به دنبال تأسیس سازوکاری برای اداره امور و اجرای احکام و قوانین است که ساختار این سازوکار در نظریه‌های مختلف حاکمیتی و رهبری می‌تواند متفاوت باشد. به‌عنوان نمونه؛ در چارچوب نظریه حاکمیتی و رهبری جمهوری اسلامی، می‌توان از سازوکاری سه‌گانه با عناوین «تقنین، اجرا و نظارت» و یا «تقنین، تشکیلات و کارگزاران» به‌عنوان نظریه و ساختار دولت یاد کرد.



#### ۴.۴. تحلیل مکتب سیاسی اسلام از منظر فقه سیاسی

با توجه به تفاوت ماهوی و کارویژه فقه سیاسی با فلسفه و کلام سیاسی و ناظر بودن آن به ساحت «احکام» و در ادامه «تکنولوژی‌ها و ابزارها»، ساختار مکتب سیاسی از منظر فقه سیاسی به گونه دیگری صورت‌بندی می‌شود. در واقع ساختار فقه سیاسی (احکام سیاسی و تکنولوژی‌های سیاسی) که مبتنی بر «نظریه‌های سیاسی» است، توأمان ساختار مکتب سیاسی را تشکیل می‌دهند. در ادامه ساختار مکتب سیاسی از منظر فقه سیاسی مورد اشاره قرار خواهد گرفت.

##### ۴.۴.۱. فقه الحکومه (فقه حکومت): این ساختار با مقوله حکومت و جواز تشکیل آن شروع می‌شود.

در این بخش بحث بر سر این است که آیا اولاً اسلام و فقه اسلامی نسبتی با حکومت دارد و تأسیس حکومت را متوجه خود می‌داند، یا چنان‌که روشن‌فکران مدعی هستند، امور اجتماعی و سیاسی و از جمله تشکیل حکومت ربطی به دین نداشته و شارع مقدس این سنخ امور را به خردجمعی بشر واگذار کرده است؟ ثانیاً بر فرض دخالت دین و شریعت در مقوله سیاست و حکومت، آیا در زمان پیامبر اکرم و ائمه معصوم(ع) از سوی ایشان اقدامی در این زمینه صورت گرفته است یا خیر؟ ثالثاً بر فرض جواز تشکیل حکومت، آیا این جواز اختصاص به زمان معصومین(ع) دارد و چنان‌که برخی از «اهل سکوت» ادعا می‌کنند، تشکیل حکومت جایز نیست یا این‌که در عصر غیبت نیز تشکیل حکومت جایز است؟ سنخ و جنس مباحث فقه‌الحکومه از جنس و سنخ مباحث فوق و احکام فقهی آن است.

##### ۴.۴.۲. فقه الثوره (فقه انقلاب): مر حله بعدی، مربوط به موضوع انقلاب است. پرسش بنیادی در

این مرحله این است که بر فرض جواز تشکیل حکومت (چه در عصر حضور و چه در عصر غیبت) لازمه آن، برکناری حکومت مستقر است و این مهم نیازمند انقلاب علیه حاکمیت مستقر است که اصطلاحاً حکومت جور تلقی می‌شود. آیا این اقدام (انقلاب علیه حاکمیت مستقر) جایز است یا خیر؟ در نگاهی کلی، از نظر فقه سنی این کار جایز نیست؛ اما از منظر فقه شیعی جایز است. احکام فقهی اصل انقلاب و نیز شیوه‌ها و نیز احکام جزئیات این امر، موضوع بحث فقه الثوره خواهد بود.

##### ۴.۴.۳. فقه الحاکم (فقه حاکم): بدیهی است هر انقلاب و حکومتی نیازمند «رهبر» و «حاکم»

است. ویژگی‌ها، حقوق، اختیارات و وظایف حاکم، از جمله مهم‌ترین مباحث در فقه نظام سیاسی به شمار می‌رود. از این‌رو «فقه الحاکم» عهده‌دار بحث و بررسی و تعیین احکام مربوط به حاکم در حوزه‌های مختلف ویژگی‌ها، حقوق، اختیارات و وظایف می‌باشد.

**۴.۴.۴. فقه الشعب (فقه شهروندی):** در سوی دیگر در هر انقلاب و حکومتی، «مردم» حضور دارند. فقه الشعب عهددار بحث و بررسی پیرامون احکام حقوق و تکالیف مردم به عنوان شهروندان حکومت می‌باشد. بحث و بررسی پیرامون حقوق متقابل مردم و حکومت و نیز تکالیفی که بر عهده طرفین می‌باشد از جمله مباحث این بخش از فقه نظام سیاسی به شمار می‌رود.

**۴.۴.۵. فقه الدوله (فقه دولت):** پس از پیروی انقلاب و تشکیل حکومت، حاکم وظیفه دارد برای مدیریت امور گوناگون جامعه و حکومت، تدابیر لازم را اندیشیده، قوانین و ساختارهای لازم را طراحی و کارگزارانی را برای بخش‌های مختلف حاکمیتی تعیین و منصوب نماید. به بیان دیگر؛ در مرحله پس از پیروزی انقلاب و تشکیل حکومت، حاکم وظیفه دارد «دولت» تشکیل داده و امور جامعه و حکومت را از طریق آن اداره نماید. بحث و بررسی پیرامون این بخش مهم از فقه نظام سیاسی، بر عهده «فقه الدوله» می‌باشد.

روشن است که اولین گام در راستای تدبیر امور جامعه و حکومت، طراحی و تصویب قوانین است. در گام بعد تعیین کارگزاران برای اجرای قانون و در گام سوم، طراحی ساختارها و تشکیلات ضروری است تا در قالب آن‌ها کارگزاران به اجرای قوانین پردازند. بر این اساس می‌توان ادعا کرد که ساختار «فقه الدوله» و به تبع آن ساختار کلان دولت اسلامی متشکل از سه بخش ذیل می‌باشد:

**۴.۴.۵.۱. فقه تقنین:** رهبری هر جامعه و نظامی اولاً و بالذات برای اداره جامعه نیازمند قوانین و مقرراتی است تا براساس آن جامعه را اداره نماید. بر این اساس ابتدا به طراحی و تأسیس نهادی خاص برای طراحی و تصویب قوانین و مقررات اداره جامعه می‌پردازد. پیرامون ضرورت و جواز تقنین توسط ولی امر در دولت اسلامی گفتنی است: تردیدی نیست که خداوند متعال، احکام تکلیفی گوناگونی اعم از وجوب، حرمت، استحباب، کراهت و اباحه را برای مردمان قرار داده و وجود این احکام و وجوب پیروی از آن‌ها روشن است. در کنار این مهم، در مقام اداره جامعه، با توجه به متحول و متغیر بودن اوضاع و احوال و وضعیت‌های مختلف، بسیار اتفاق می‌افتد که مصالح و مفاسدی به نظر ولی امر می‌آید که منجر به جعل احکام و قوانین الزامی می‌گردد. اما در میان احکام مقرر الهی، اثری از آن‌ها دیده نمی‌شود.

این جا است که بحث ضرورت و لزوم تقنین توسط ولی امر مطرح می‌شود. تبع در متون دینی و فقهی بیانگر آن است که در اصل جواز اقدام ولی امر به تقنین تردیدی وجود ندارد. زیرا ولی امر در

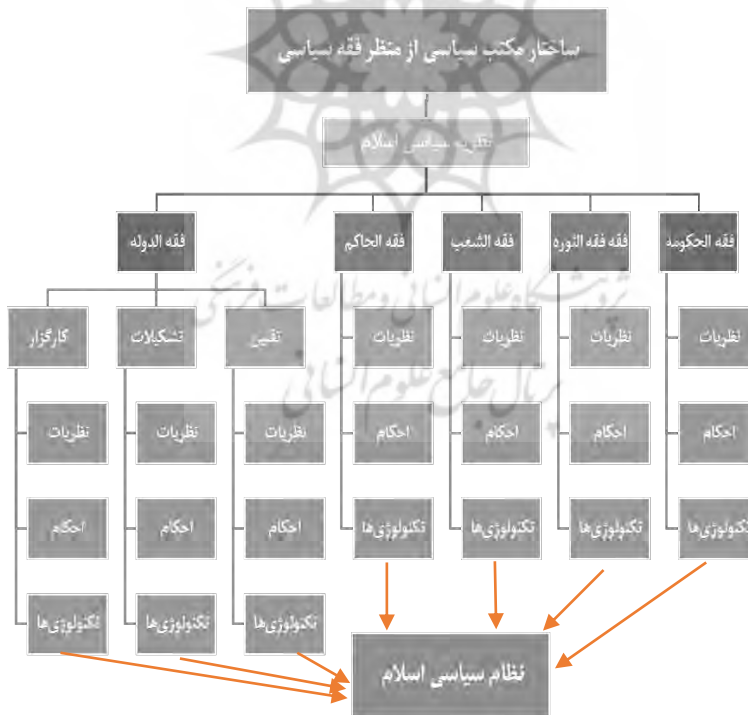
حکومت اسلامی، از سوی خدای متعال سرپرست و ناظر بر امت قرار داده شده و آیات و روایات قطعی و متواتر فراوانی بر ثبوت این ولایت و سرپرستی و نظارت دلالت دارد. بدیهی است که اعمال این ولایت ممکن است گاه منجر به جعل قوانین و مقرراتی الزامی در مواردی شود که ولی امر جعل آنها را ضروری می‌داند و احکام موجود نفیاً و اثباتاً متعرض آنها نشده است. چرا که خداوند ولایت بر امت را برای ولی امر قرار داده و اخذ این تصمیمات از مقتضیات اعمال ولایت است. در نتیجه مشروعیت ولایت ولی امر اقتضا دارد که حق جعل این قوانین برای او مقرر گردد (مومن، همان: ۳۱۶-۳۱۷).

به بیان دیگر دلیل واگذاری اختیار تقنین به ولی فقیه در حکومت اسلامی آن است که این اختیار مقتضای ثبوت حق اداره امت برای او است. چرا که بدون تردید اداره امور امت به وضع این قوانین نیازمند است. در نتیجه لازمه قطعی واگذاری اداره امور امت و جامعه به فردی این است که وضع این قوانین نیز به او واگذار گردد. بر این اساس تقنین، اولین و مهم‌ترین بخش در ساختار دولت اسلامی به شمار می‌رود که توسط ولی فقیه (رهبر جامعه) انجام می‌پذیرد. «فقه تقنین» متصدی تبیین چیستی، چگونگی و فرآید تقنین در دولت اسلامی می‌باشد.

**۴.۴.۵.۲. فقه تشکیلات (ساختار):** اجرای قوانین در خلأ ناممکن است. بر این اساس رهبری جامعه تشکیلات و ساختارهایی را طراحی می‌کند تا کارگزاران در قالب آن ساختارها و تشکیلات به اجرای قوانین و مقررات بپردازند. درباره اهمیت و جایگاه تشکیلات و ساختارها در دولت اسلامی نیز گفتنی است: تردید نیست که اداره امور امت، بلاد و جامعه اسلامی، نیازمند انجام کارهای گوناگون و وجود تأسیسات و ادارات متعددی است که بتوان قوانین حکومت اسلامی و نیز کارهای لازم برای اداره جامعه را در قالب آنها به مرحله اجرا رساند. بدیهی است که تأسیس تشکیلات و طراحی ساختارها، متناسب با قوانین و نیز نیازهای جامعه می‌باشد.

لذا در دولت اسلامی، ولی فقیه برای اجرای قوانین و پاسخگویی به نیازهای جامعه، به تأسیس ادارات و نهادهایی متناسب اقدام می‌کند. چه بسا نظر ولی امر به تأسیس ادارات متعدد در شهری به دلیل گستردگی و کثرت جمعیت آن منتهی شود. چنان‌که ممکن است او مصلحت را در تأسیس اداره‌ای مرکزی ببیند که پس از همه ادارات بر عملکرد آنها نظارت کند. دیگر این‌که؛ تأسیس، تعداد، اصل و فرع همه این مراکز و ادارات متعدد و گوناگون در اختیار ولی امر جامعه اسلامی است (همان: ۵۰۰-۴۹۹) «فقه تشکیلات» متولی بحث و بررسی پیرامون این بخش مهم از دولت اسلامی می‌باشد.

**۴.۴.۵.۳. فقه کارگزاران:** بدیهی است که صرف تصویب قانون و طراحی تشکیلات برای اداره جامعه کافی نیست و باید کارگزارانی امین و قانوندان باشند تا این قوانین را به نحو احسن اجرا نمایند. بر این اساس رهبر جامعه، کارگزارانی را برای این مهم منصوب می‌نماید. به بیان دیگر؛ اداره نظام جامعه اسلامی و اجرای قوانین آن، نیازمند تأسیس تشکیلات و ادارات گوناگونی است. بر این اساس تردیدی نیست که هر اداره و تشکیلاتی نیازمند افرادی است که هر کدام به کاری که به آن‌ها واگذار می‌شود، پردازند. همانطور که تأسیس ادارات و تشکیلات به تعداد مورد نیاز توسط ولی امر انجام می‌پذیرد، همچنین نصب کارگزاران مورد نیاز در این ادارات و تشکیلات و نصب همه کسانی که کاری از کارهای دولت اسلامی به آن‌ها واگذار شده، نیز جزو اختیارات و وظایف ولی امر به شمار می‌رود. بنابراین، یکی از عناصر مهم دولت اسلامی، بخش کارگزاران دولت می‌باشند که به اجرای قوانین مبادرت می‌ورزند. «فقه کارگزاران» متصدی بحث و بررسی پیرامون ویژگی‌ها، حقوق و تکالیف کارگزاران در دولت اسلامی می‌باشد (ن.ک. مشکانی سبزواری، فلسفه فقه دولت، ۱۳۹۸)

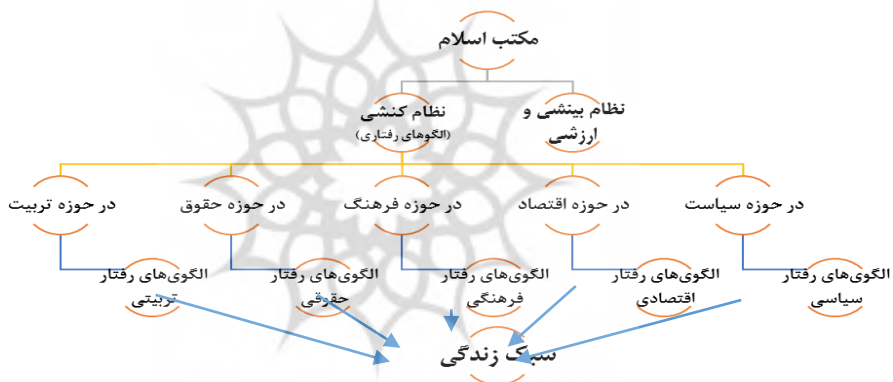




## ۵. نسبت مکتب سیاسی اسلام و سبک زندگی سیاسی اسلامی

### ۵.۱. نسبت مکتب اسلام و سبک زندگی اسلامی

ابتدا نیازمند تبیین نسبت مکتب اسلام و سبک زندگی اسلامی هستیم. «سبک زندگی» عبارت است از: «مجموعه‌ای به هم پیوسته از الگوهای رفتاری در ساحات مختلف حیات بشری، مبتنی بر نظام بینشی و ارزشی اسلام». به عبارت روشن‌تر؛ باید‌ها و نباید‌هایی که در بخش نظام کنشی، تکالیف مکلفان در حوزه‌های مختلف حیات‌شان مانند: حوزه سیاست، فرهنگ، اقتصاد و... را معین می‌کند به مثابه الگوهای رفتاری هستند که چگونگی اقدام و عمل در این ساحات را معلوم می‌کنند. به مجموعه این الگوهای رفتاری در حوزه‌های مختلف «سبک زندگی» اطلاق می‌شود (ن.ک. مشکانی سبزواری، چپستی و جایگاه سبک زندگی، ۱۳۹۲) در نمودار ذیل نسبت مکتب اسلام و سبک زندگی اسلامی مورد توجه بوده است:



### ۵.۲. تبیین نسبت مکتب سیاسی اسلام و سبک زندگی سیاسی اسلامی

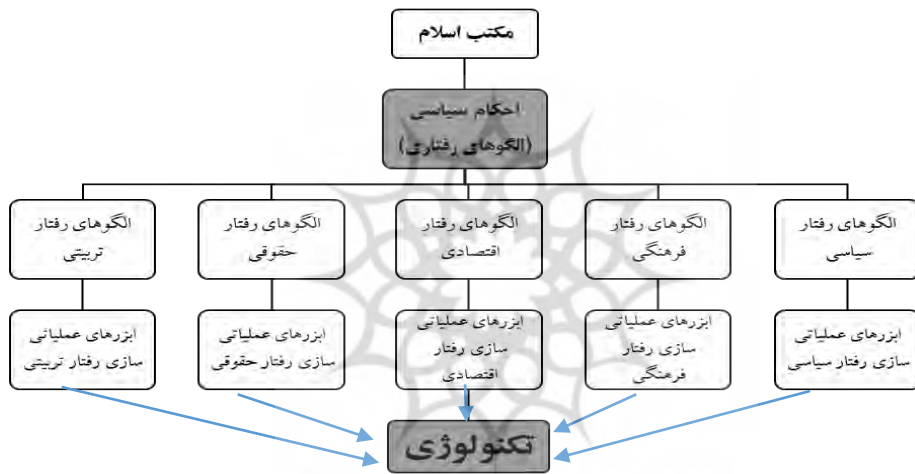
براساس آنچه به عنوان تبیین نسبت مکتب اسلام و سبک زندگی اسلامی گذشت، به راحتی می‌توان نسبت مکتب سیاسی اسلام با سبک زندگی سیاسی اسلامی را حدس زد. در واقع، سبک زندگی سیاسی عبارت است از مجموعه‌ای از الگوهای رفتاری در حوزه سیاست که مبتنی بر نظریات سیاسی (بیش‌ها و ارزش‌های سیاسی اسلامی) است:



## ۶. نسبت مکتب سیاسی اسلام و تکنولوژی‌های سیاسی

### ۶.۱. تبیین نسبت مکتب سیاسی اسلام یا تکنولوژی‌های سیاسی

چنان‌که گذشت، حاصل بخش حکمی مکتب سیاسی (احکام سیاسی)، مجموعه‌ای از بایدها و نبایدها است که اصطلاحاً بدان‌ها «الگوی رفتاری» اطلاق می‌شود. این الگوهای رفتاری در ساحت عینی و عملی، برای اجرایی شدن نیازمند ابزارهای متناسب با خود هستند. بخش ابزاری و تکنولوژیک مکتب سیاسی اسلام، متولی عملیاتی‌سازی الگوهای رفتار سیاسی و احکام سیاسی است. برای تبیین این مهم ابتدا به صورت نموداری، به ترسیم نسبت مکتب اسلام با مقوله تکنولوژی پرداخته و سپس نسبت مکتب سیاسی اسلام با تکنولوژی‌های سیاسی را تبیین خواهیم نمود:



بر همین اساس می‌توان نسبت مکتب سیاسی اسلام با تکنولوژی‌های سیاسی را نیز به شرح

ذیل تبیین نمود:



## ۶.۲. تبیین چگونگی دست‌یابی به تکنولوژی‌های اسلامی در حوزه‌های مختلف

واقعیت آن است که در گفتمان فقهی کنونی (فقه فردی) اعلام حکم به مکلفان آخرین مرحله فرآیند فقاہت تلقی می‌شود و پس از آن مسئولیتی متوجه فقیه نمی‌باشد. در حالی که در گفتمان رویکرد حکومتی به فقه (فقه حکومتی)، با اعلام حکم به مکلفین، فرآیند فقاہت پایان‌یافته تلقی نمی‌شود و مرحله پسینی فقاہت که عبارت از «تولید ابزار متناسب برای عملیاتی‌سازی احکام و الگوهای رفتاری» باقی‌مانده است. در این مرحله فقیه تلاش می‌کند شیوه عملیاتی‌سازی الگوهای رفتاری را به مکلفین آموزش دهد و نیز ابزارهای لازم برای این مهم را تولید و در اختیار آن‌ها قرار دهد. در ادامه به گونه تفصیلی به تبیین نوع مواجهه این هر دو گفتمان فقهی با مقوله تکنولوژی اشاراتی می‌رود:

### ۶.۲.۱. تبیین فرآیند فقاہت در فقه فردی و جایگاه تکنولوژی در آن

در رویکرد فردی به فقه (فقه فردی)، اهتمام فقیه صرفاً پاسخگویی به نیازهای فرد مکلف است و فقیه در فرآیند فقاہت خود التزامی به لحاظ مکلف در سامانه جامعه و حکومت ندارد.<sup>۱</sup> همچنین در این رویکرد فقیه خود را ملزم به تبیین نظریه ندانسته و با مفروض پنداشتن آن، فرآیند فقاہت را آغاز می‌کند.

همچنین نظام‌سازی و نیز تعیین ابزارهای عملیاتی‌سازی احکام و الگوهای رفتاری در این منطق فقاہتی محلی از اعراب ندارد. تنها وظیفه فقیه در این منطق، تبیین «احکام» و اعلام آن به مکلفین است. موضوع‌شناسی، مصداق‌یابی و یا شیوه و ابزار اجرا نیز بر عهده خود مکلف است. با توجه به آنچه گذشت روشن می‌شود که مواجهه فقیه در فقاہت فردی با مقوله ابزار و تکنولوژی، عموماً مواجهه پسینی و منفعلانه است. در این رویکرد، فقیه - ولو این‌که به این مطلب صریحاً اذعان نکند - نگاهش به تکنولوژی و ابزار نگاهی خشی بوده، ابزارها و تکنولوژی موجود را به صورت پیشینی مورد پذیرش قرار می‌دهد. حتی در صورت اعتقاد به تصرف در آن نیز،

۱. البته روشن است که این عدم التزام در پیشینه تاریخ فقه شیعی ناشی از شرایط زمانی و مکانی و کوتاهی دست فقیهان از قدرت حکومت و اجرایی بوده و همین مهم منجر به گرایش آن‌ها به امور فردی و خودداری از دخالت در عرصه سیاست و اجتماع بوده است. چه این‌که دخالت ایشان در عرصه سیاست و اجتماع از دو حالت خارج نمی‌باشد: (۱) فقاہت همساز و همسو با قدرت حاکم؛ (۲) فقاہت ناهمساز و مخالف با قدرت حاکم. در صورت اول به دلیل تقویت حکومت باطل، فقیه از چنین اقدامی خودداری می‌کند و در صورت دوم، حاکمیت اجازه چنین اقدامی را به ایشان نداده، با آن‌ها برخورد می‌نماید.

حداکثر با ضمیمه کردن ادبیات انضمامی معنوی و فرهنگ اخلاقی، تکنولوژی‌های موجود را جایز‌الاستفاده قلمداد می‌کند. حداکثر مواجهه‌ای که برای این رویکرد در نسبت با تکنولوژی‌های مدرن به تصویر کشیده شده از قرار ذیل است:

- لزوم پاسخگویی فقها به مسائل و مشکلاتی که از ناحیه تکنولوژی‌های نوظهور و مدرن برای جامعه به وجود آمده و صدور احکام جدید در نسبت با آنها (برخوردی کاملاً پسینی و منفعلانه)؛
- اثرگذاری پیشرفت‌های تکنولوژیکی بر مفاهیم و مضامین احکام فقهی و ضرورت ورود فقیهان برای حل تبیین این تأثیر و تأثرها (مواجهه حداقلی و باز هم پسینی و منفعلانه)؛
- تأثیر تکنولوژی بر روی چگونگی اجرای احکام دینی و قضائی و لزوم اظهار نظر فقیهان در این زمینه (ن.ک. کلمه دانشجو، ۱۳۷۱)

آنچه در این میان به وضوح قابل مشاهده است تبیین نسبت حداقلی و منفعلانه فقه با تکنولوژی در این نوع ادبیات است. متأسفانه با توجه به حاکم بودن این رویکرد در گفتمان فقهی و فقه‌های موجود در ایران و انقلاب اسلامی، خصوصاً در حوزه مکتب سیاسی اسلام، معضلات گوناگونی را شاهد هستیم. به‌عنوان نمونه؛ در ساختار نظام سیاسی کنونی ایران، در ساحت دولت‌سازی، اندیشمندان و عقلای قوم به جای طراحی نظریه و ساختاری متناسب با نظریه سیاسی و رهبری جمهوری اسلامی، به اخذ نظریه و ساختاری ناهم‌ساز با نظریه سیاسی و رهبری اقدام کرده‌اند که نتایج خسارت‌بار آن را در طی سال‌های پس از انقلاب، شاهد بوده‌ایم. توضیح این‌که: در نظام سیاسی غرب، گفتمان حاکم گفتمان «دولت - ملت» است و متناسب با آن نظریه‌های مختلفی همچون «نظام ریاستی»، «نظام پارلمانی» و «نظام نیمه ریاستی و نیمه پارلمانی» - که به مثابه ابزار و تکنولوژی‌های نرم جهت اجرایی کردن نظریه دولت/ملت به‌شمار می‌روند - طراحی و به مرحله اجرا گذاشته شده است. در انقلاب اسلامی نیز عقلای قوم بدون التفات به ریشه و زمینه این نظریه‌ها تلاش کرده‌اند از این نظریه در ساحت دولت‌سازی بهره بگیرند و استدلال‌شان نیز مبتنی بر این بوده که این‌ها به مثابه ابزارها و تکنولوژی‌های خنثایی هستند که می‌توان در هر بستری از آن‌ها بهره گرفت! این در حالی است که گفتمان و نظریه سیاسی حاکم در اسلام (شیعه) و انقلاب اسلامی نظریه «امت - امامت» است و بالطبع جهت عملیاتی شدن نیازمند ابزارها و تکنولوژی‌های متناسب با خود می‌باشد و نمی‌توان از ابزارهایی که در امتداد و ناظر به یک نظریه سیاسی دیگر تولید شده‌اند، در عملیاتی کردن نظریه‌ای دیگر بهره برد.

بدیهی بخش معظمی از مشکلاتی که در چهار دهه گذشته گریبان انقلاب اسلامی را فشرده است، مشکلات و عوارضی بوده که ناشی از همین دوگانگی و تضاد بنا و مبنا بوده است. به بیان دیگر؛ در وضعیت کنونی ساختار و نظام سیاسی جمهوری اسلامی، مبنا دینی و مبتنی نظریه امت - امامت است؛ اما بنا، غیردینی و سکولاریستی و ناشی از نظریه غیردینی «دولت - ملت» است. راهکار حل این مشکلات نیز در گرو طراحی و تولید نظریه دولت متناسب با کلان نظریه امت و امامت می‌باشد. خلاصه این‌که در رویکرد فردی به فقه، مفروض فقیه پذیرش تکنولوژی موجود و تلاش در راستای به کارگیری آن‌ها می‌باشد. حاصل چنین مواجهه‌ای با تکنولوژی موجود، مواجهه‌ای پسینی و انفعالی است.

### ۶.۲.۲. تبیین فرآیند فقاهت در فقه حکومتی و جایگاه تکنولوژی در آن

فرآیند فقاهت در رویکرد حکومتی به فقه، از تعمق در حوزه نظام بینشی و ارزشی شروع شده و به حوزه نظام کنشی وارد می‌شود. در این فرآیند، فقیه پس از «دستیابی به نظریه و حکم» و ابلاغ حکم، مرحله پسینی و نهایی فقاهت که از لحاظ اهمیت، کمتر از مرحله حکم‌شناسی نیست، یعنی مرحله «تولید ابزار متناسب برای عملیاتی‌سازی احکام و الگوهای رفتاری» را در دستور کار قرار می‌دهد. بدیهی است که دستیابی به «تولید ابزارهای متناسب» نیازمند «دانش طراحی تکنولوژی» است که فقیه فقه حکومتی باید پیش‌تر فکری برای آن نیز کرده باشد.

بر این اساس فقیه فقه حکومتی در نسبت با تکنولوژی در دو مرحله انجام وظیفه می‌کند: (۱) تولید دانش طراحی تکنولوژی؛ (۲) تولید ابزار و تکنولوژی متناسب برای عملیاتی‌سازی احکام و الگوهای رفتاری. «تولید دانش طراحی تکنولوژی» در مقام نظریه‌پردازی و مبتنی بر منابع و مبانی دینی توسط فقیه انجام می‌پذیرد و مرحله «تولید ابزار و تکنولوژی متناسب» پس از حکم‌شناسی و در مقام عملیاتی‌سازی احکام و الگوهای رفتاری رخ می‌دهد. گفتنی است که لازم نیست فقیه در فرآیند و برآیند تولید دانش طراحی و نیز تولید تکنولوژی، حضور مستقیم داشته باشد؛ بلکه می‌تواند (و باید) از طریق: اولاً طراحی «نظام کارشناسی» تراز اسلامی و فقهی و ثانیاً تربیت کارشناسان اسلامی و دینی در بستر آن نظام کارشناسی، این مرحله از فرآیند فقاهتی خود را به انجام برساند.

با توجه به آنچه گذشت، تولید تکنولوژی متناسب در راستای عملیاتی‌سازی احکام و الگوهای رفتاری دینی، یکی از ضروریات جامعه، حکومت و تمدن اسلامی به شمار می‌رود و مادامی که در ساحت ابزار و تکنولوژی جامعه و حکومت اسلامی ریزه‌خوار غرب و دیگر تمدن‌ها باشد، دستیابی

به جامعه اسلامی و تمدن اسلامی، امری غیرممکن به شمار می‌رود. به همین جهت فقاهت حکومتی - فقاهت در مقیاس حکومت و تمدن اسلامی - و فقیهان آن، خود را مؤظف به تولید تکنولوژی و ابزارهای متناسب با احکام و الگوهای رفتاری دانسته، غفلت از این مهم را پاشنه آشیل حکومت و تمدن اسلامی قلمداد می‌نمایند. بر این اساس به خوبی می‌توان تصور و برداشتی روشن از مقوله تکنولوژی‌های سیاسی و فرآیند دست‌یابی به آن‌ها در پرتو مبانی و منابع دینی به دست آورد.

### جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

مکتب سیاسی اسلام، مجموعه‌ای به هم پیوسته از «نظریات سیاسی اسلامی، احکام سیاسی اسلام و تکنولوژی‌های سیاسی اسلامی است» که عهده‌دار ارائه سبک زندگی اسلامی در حوزه سیاست نیز به شمار می‌رود.

مقصود از نظریات سیاسی اسلامی، معارفی است که در پاسخ به «چیستی»ها در حوزه سیاست مطرح می‌باشد. مقصود از احکام سیاسی اسلام نیز، معارف و احکامی است که در پاسخ به سؤال از «چگونگی» در حوزه سیاست توسط شارع مقدس ارائه شده است. تکنولوژی‌های سیاسی اسلامی نیز ابزارهایی هستند که برای عملیاتی‌سازی احکام سیاسی و الگوهای رفتار سیاسی و مبتنی بر آن‌ها و متناسب با آن‌ها به نحو پسینی طراحی و تولید می‌شوند.

مکتب سیاسی اسلام در صورت وجود هماهنگی و سازواری میان اجزای سه‌گانه (نظریات، احکام و تکنولوژی‌های سیاسی) منتج به نظام سیاسی می‌گردد. ساختار مکتب سیاسی از منظر فلسفه و کلام سیاسی دارای چهار بخش می‌باشد: نظریه سیاسی، نظریه حاکمیت، نظریه رهبری و نظریه دولت. اما از منظر فقه سیاسی، ساختار مکتب از قرار ذیل خواهد بود: فقه الحکومه، فقه الثوره، فقه الحاکم، فقه الشعب و فقه الدوله. فقه الدوله نیز به سه بخش: فقه تقنین، فقه تشکیلات و فقه کارگزار تقسیم می‌شود.

سبک زندگی سیاسی به معنای الگوهای رفتاری در حوزه سیاست نیز نسبت وثیقی با مکتب سیاسی دارد و در واقع مکتب سیاسی متولی ارائه سبک زندگی اسلامی در حوزه سیاست به شمار می‌رود.

در مورد نحوه طراحی و تولید تکنولوژی‌های سیاسی نیز بایست از طریق فقه حکومتی و با طراحی «نظام کارشناسی تراز اسلامی و فقهی و تربیت کارشناسان اسلامی و دینی در بستر آن نظام کارشناسی اقدام نمود.

## منابع

- سروش، عبدالکریم (۱۳۷۸)؛ مدیریت و مدارا، تهران، مؤسسه فرهنگی صراط.
- شریعتی، علی (۱۳۷۱)؛ مجموعه آثار، جلد شانزدهم، تهران، نشر چاپخش.
- فراستخواه، مقصود (۱۳۷۳)؛ سرآغاز نواندیشی معاصر (دینی و غیردینی)، تهران، شرکت سهامی انتشار.
- بی‌نا (۱۳۷۱)؛ تکنولوژی و فقه اسلامی، مجله کلمه دانشجو شهرپور و مهر ۱۳۷۱ شماره ۱.
- مجتهد شبستری، محمد (۱۳۷۴)؛ سه گونه دانش در سه قلمرو، مجله نقد و نظر، شماره ۵.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۷۶)؛ ایمان و آزادی، تهران، طرح نو.
- مشکانی سبزواری، عباسعلی (۱۳۹۶)؛ نسبت فقه حکومتی و علوم انسانی اسلامی، مجله صدرا، ش ۱۴.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۹۵)؛ اجتهاد حکومتی و نظام‌سازی دینی، مجله اندیشه تمدنی اسلام، ش ۲.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۹۶)؛ جستارهایی در فقه حکومتی، قم، نشر کتاب فردا.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۹۲)؛ «درآمدی بر چیستی و جایگاه سبک زندگی در فرآیند تکاملی انقلاب اسلامی»، مجله معرفت، ش ۱۸۵، اردیبهشت.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۹۰)؛ درآمدی بر سنجش ظرفیت‌های تمدن‌سازی فقه، مجله تاریخ، فرهنگ و تمدن اسلامی، ش ۳.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۹۸)؛ درآمدی بر فلسفه فقه دولت، دو فصلنامه گفت‌وگو فقه حکومتی، ش ۴.
- مطهری، مرتضی (۱۳۹۴)؛ مجموعه آثار، جلد دوم، تهران، انتشارات صدرا.
- مؤمن قمی، محمد (۱۴۲۸)؛ الولایه الالهیه، قم، دفتر انتشارات اسلامی.
- میریاقری، سید محمدمهدی (۱۳۹۶)؛ نسبت دین با علم و فناوری، قم، نشر تمدن نوین.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی